

***Reality and the Method of Explaining Human Action in the
Framework of the Islamic Philosophy
A Fundamental Theory in the Humanities***

Seyed Saeed Zahed*

Abstract

This article reviews the *Reality and the Method of Explaining Human Action in the Framework of the Islamic Philosophy: A Fundamental Theory in the Humanities* book. To reach the Islamic civilization, the necessity for producing Islamic social science and humanities became obvious after Islamic Revolution. Accordingly, several approaches were developed by different experts. One of them is to produce Islamic social science on the basis of Islamic Philosophy. The reviewed book tries to develop Islamic Humanities philosophy according to *Molla Sadra's* philosophy. Unfortunately, the writer, assuming 'human action' as the subject of the social science and humanities, uses the *Sadra's* philosophy to introduce a new Islamic social science and humanities philosophy. There are four well-designed chapters in the book. Starting from philosophy of the philosophy of Islamic humanities, the writer analyzed 'human action fact' according to an assumed framework of *Sadra's* philosophy. Fundamental philosophic assumptions are presented in the third and some methodological findings in the last chapter. However, the writings need to be reviewed according to Persian literature; some new understandings have been resulted. The necessity of Islamic social science, the multiplicity of individual, society, social science and humanities, the importance of agency and structure according to *Molla Sadra's* view, and gradual evolution of them are the findings of the book. Meanwhile, the book produces some valuable lights and shades on analyzing individual, society and social science using *Molla Sadra's* philosophy.

Keywords: *Molla Sadra's* Philosophy, Islamic Social Science and Humanities, Islamic Philosophy, Philosophy of Social Science and Humanities.

* Associate Professor, Shiraz University, Iran

Date received: 2020-09-16, Date of acceptance 2021-01-20

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد کتاب

واقعیت و روش تبیین کنش انسانی

در چهارچوب فلسفه اسلامی نظریه‌ای بنیادین در علوم انسانی

سیدسعید زاهد*

چکیده

این مقاله به بررسی و نقد شکلی و محتوایی کتاب واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی: نظریه‌ای بنیادین در علوم انسانی می‌پردازد. توجه به تولید علوم انسانی اسلامی به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی به‌عنوان یک ضرورت برای مدیریت انقلاب و رسیدن به تمدن جدید اسلامی مطرح شده است. یکی از راه‌های تدوین علوم انسانی اسلامی براساس فلسفه اسلامی است. کتاب حاضر تلاش دارد تا فلسفه علوم انسانی اسلامی را براساس حکمت صدرایی تدوین کند. در این مسیر، نویسنده کوشیده است تا براساس حکمت متعالیه نوعی از فلسفه علوم انسانی اسلامی را ارائه دهد. کتاب از لحاظ شکلی در وضعیت مطلوبی قرار دارد. هرچند متن کتاب به تنقیح نیاز دارد، دستاوردهایی حاصل شده است؛ اصل نیاز به علوم انسانی اسلامی، تشکیکی یا ذومراتب‌بودن وجود فرد جامعه و علوم انسانی، اصالت فرد و جامعه باتوجه به نگاه صدرایی، و تدریجی‌بودن تکامل آنان از دستاوردهای این بررسی است. درعین حال، این تحقیق نقاط تاریک و روشنی در به‌کارگیری حکمت متعالیه در بررسی فرد، جامعه، و علوم انسانی به‌دست می‌دهد که بسیار ارزش‌مند است.

کلیدواژه‌ها: حکمت متعالیه، علوم انسانی اسلامی، فلسفه اسلامی، فلسفه علوم انسانی.

* دانشیار دانشگاه شیراز، zahedani@shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۰۱

۱. مقدمه

پس از انقلاب اسلامی نیاز به نرم‌افزار مدیریت این نظام نوپا نظر بسیاری از معتقدان و علاقه‌مندان به تشکیل تمدن نوین اسلامی را به علوم انسانی و تدوین این دسته از علوم با مذاق اسلامی به خود جلب کرد. برخی فقط اخلاقی شدن علوم انسانی موجود را رافع نیاز دانستند (مانند دکتر علی شریعتمداری) و برخی دیگر این علوم را در پرتو علم کلام، فقه، و تفسیر (مانند مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی) موردبازشناسی قرار دادند. برخی به استفاده از فلسفه اسلامی برای تدوین علوم انسانی تازه معتقد شدند (مانند آیت‌الله جوادی آملی و شاگردان ایشان) و برخی دیگر با تأکید بر روش‌شناسی به تولید منطق و فلسفه تازه‌ای برای روش تولید علوم انسانی اسلامی پرداختند (مانند مرحوم آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی). امروز که حدود چهل سال از تأسیس جمهوری اسلامی می‌گذرد، پیشرفت‌های زیادی در هریک از این طرز فکرها صورت گرفته و نتایج پرباری حاصل شده است. دو دسته اول تاحدودی متقاعد شده‌اند که اصلاحات روبنایی علوم انسانی متداول با اتکا به اخلاق یا علوم و حیانی موجود نمی‌تواند اقدامی اساسی تلقی شود و برای مرحله گذار کارآیی دارد. دو دسته دیگر، که به کار بنیادی و اصولی معتقدند، در تلاش‌اند تا هرچه زودتر نتایج تحقیقات خود را عملیاتی کنند و جمهوری اسلامی را از بن‌بستی بیرون بکشند که در این زمینه دچار آن است.

کتاب حاضر را دکتر عطاءالله رفیعی آتانی (ز. ۱۳۴۵، قزوین) به‌رشته تحریر درآورده است. این کار در دسته سوم از دسته‌بندی فوق قرار می‌گیرد. او معتقد است که با اتکا به فلسفه صدرایی و حکمت متعالیه می‌توانیم به علوم انسانی جدید دست یابیم و مدیریت جمهوری اسلامی را از بحران فعلی برهانیم. تاکنون عدم مغایرت قوانین و طرح‌ها با اسلام موردتوجه مسئولان و دست‌اندرکاران اداره نظام بوده است، اما دو دسته دوم معتقدند که با تدوین علوم انسانی جدید براساس رویکردشان می‌توانند امور کشور را مطابق با اسلام اداره کنند.

دکتر رفیعی در کتاب حاضر تا رسیدن به مرحله پیش‌نهاد فلسفه تدوین علوم انسانی برپایه حکمت صدرایی پیش رفته است. این کتاب نقاط قوت و ضعفی دارد که در این مقاله تلاش می‌شود تا نکته‌هایی از این دو وجه در اختیار خوانندگان محترم و نویسندگان ارجمند قرار گیرد. باشد تا با تلاش ایشان و دیگر دست‌اندرکاران در تدوین و تولید علوم انسانی اسلامی هرچه زودتر بتوانیم شاهد این دسته از علوم کلیدی برای اداره نظام اسلامی باشیم و کاستی‌های موجود، که بر اثر تمسک به علوم انسانی سکولار حاصل شده است، رفع شود.

در این مقاله، به طور کلی، هدف ما نقد و بررسی شکلی و محتوایی این کتاب است. در نقد شکلی، کل کتاب یک جا در نظر گرفته می شود و در بررسی محتوایی به هریک از فصول کتاب به طور مجزا می پردازیم و در انتها به جمع بندی دیدگاه های خود از این بررسی دست می یازیم.

۲. نقد شکلی اثر

این کتاب را انتشارات آفتاب توسعه، زیر نظر مرکز پژوهش های علوم انسانی اسلامی صدرا، در بهار سال ۱۳۹۶ منتشر کرده است. ویرایش کتاب را مرتضی طباطبایی انجام داده و کتاب در شمارگان هزار در قطع رقعی و با ۳۰۲ صفحه به طبع رسیده است. این کتاب اثری بنیادین در زمینه فلسفه علوم انسانی و اجتماعی اسلامی است و می تواند به عنوان کتاب فرعی برای کلیه رشته های علوم انسانی و اجتماعی، به ویژه فلسفه علوم انسانی و اجتماعی، مورد استفاده قرار گیرد. هدف نویسنده از تنظیم این کتاب تألیف یک کتاب درسی برای دوره های تکمیلی بوده است و می تواند به منزله یکی از منابع درسی برای دانشجویان این رشته ها به کار برده شود.

این کتاب یک مقدمه و چهار فصل دارد، اما فاقد نتیجه گیری کلی کتاب است. همچنین، یک نمایه در انتهای آن قرار دارد که به چند بخش تقسیم شده است: نمایه اصطلاحات، آیات، روایات، کتاب ها و مقالات، و مکاتب.

همه فصل ها مقدمه، جمع بندی، و نتیجه گیری دارند و منابع هر فصل نیز در انتهای هر فصل آمده است. تنها در فصل دوم لفظ مقدمه در آغاز آن نیامده و فصل با عنوان طرح مسئله شروع شده است.

طرح روی جلد و صحافی کتاب مطلوب است، اما عنوان کتاب بسیار طولانی است و اگر این عنوان کوتاه تر شود، می تواند نظر خوانندگان بیش تری را جلب کند. برای مثال، اگر عنوان به «کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی» یا «کنش انسانی با رویکرد فلسفه اسلامی» تغییر یابد، خواناتر خواهد شد. برقرار کردن رابطه با عنوان کتاب بدون تأمل مشکل است. از این رو، احتمال می رود کسی که روی پیش خوان کتاب فروشی این عنوان را در کنار عنوان های دیگر می بیند، از کنار آن بدون توجه بگذرد.

رعایت قواعد نگارش و ویرایش کتاب خوب ارزیابی می شود. هرچند لازم است مطالب روان تر شوند. غلط های نوشتاری معدودی در لابه لای کلمات دیده می شود. برای

مثال، در صفحه ۲۵ سطر دوازدهم یکی از کلمات «باید» زیادی است. در صفحه ۳۹ سطر دوم متن از آخر، کلمه «اساساً» «اساس» نوشته شده است؛ یا در صفحه ۸۶ سطر نهم کلمه «عملی» «علمی» آمده است. هم‌چنین، در صفحه ۸۸ سطر چهارم از بالای صفحه و صفحه ۱۰۱ سطر سوم از آخر متن کلمه «از» زیادی نوشته شده است. در صفحه ۱۸۵ سطر چهارم از بالا وجود کلمه «به» بعد از «توجه» لازم به نظر می‌رسد. در صفحه ۲۰۱ سطر یازدهم از پایین صفحه «ی» زیادی است. در صفحه ۲۱۹ سطر ششم از بالای صفحه، کلمه «به» زیادی است. در صفحه ۲۴۱ نیز سطر هفتم از اول صفحه، کلمه «این» دو بار نوشته شده است. در عنوان صفحه ۲۸۶ آمده «گرایش‌های» که باید «گرایش‌ها» باشد.

برخی از پانوشته‌های لاتین در جای خود قرار ندارند. لازم است که در اولین مرتبه استفاده از یک اصطلاح معادل لاتین آن در پانوشته بیاید. در این کتاب برخی پانوشته‌های لاتین از این قاعده پیروی نمی‌کنند، مانند کلمه لاکاتوش در صفحه ۴۰ که پانوشته آن در صفحه ۴۲ آمده است یا کلمه «علامت» معادل (signal) که در صفحه ۲۵۹ پانوشته درج شده است. بسیاری از نام‌های خارجی یا اصطلاحات علمی هم معادل‌های لاتین آنان نیامده است؛ مانند نام چالمرز در صفحه ۴۱، نام باچاراچ در صفحه ۴۲، نام دویینی در صفحه ۴۳، و بسیاری از اصطلاحات علمی مانند «مفاهیم»، «قضایا»، و... معادل لاتین برخی از کلمات هم به جای پانوشته در داخل متن آمده است؛ مانند صفحه ۵۵.

نکته دیگری که حائز اهمیت است، تکرار بیش از حد برخی جمله‌ها و عبارت یا توضیحات است. این امر را اگر اشکال شکلی در نظر بگیریم و نه محتوایی، می‌تواند در این بخش مطرح شود. برای مثال، در فصل اول صفحه ۴۳ تعریف نظریه تکرار شده است. در فصل دوم نامه حضرت امام (ره) به گورباچف چندین بار تکرار شده است. در صفحه ۲۰۰، ۲۱۱، و... نیز تکرار مطلب دیده می‌شود. شکل صفحه ۱۸۹ و شکل صفحه ۲۷۸ مثل هم‌اند، اما با دو زیرنویس و عنوان. براساس معرفی شکل‌ها، یکی فرایند شکل‌گیری کنش انسانی و دیگری فرایند تولید علم را بیان می‌کند.

۳. نقد محتوایی اثر

دکتر رفیعی از رزمندگان دفاع مقدس است. تحصیلات عالی حوزوی و دانشگاهی دارد. تحصیلات حوزة را تا پایه ده ادامه داد و شش سال در درس خارج فقه از محضر علمای به‌نامی از حوزه علمیه قم بهره برد. تحصیلات دانشگاهی را در دوره کارشناسی رشته

مدیریت دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد و دکترا را در رشته اقتصاد همان دانشگاه به پایان برد. علاقه وی به علوم انسانی اسلامی و به خصوص توسعه و اقتصاد اسلامی است. از سال ۱۳۹۰ تاکنون دبیر علمی کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی است. هم‌اکنون، عضو شورای علمی گروه فلسفه علوم انسانی و گروه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، مدیر گروه اقتصاد دانشگاه بین‌المللی المصطفی (ص)، سردبیر مجله کتاب نقد، عضو هیئت علمی دانشگاه علم و صنعت، و سردبیر فصل‌نامه علوم انسانی اسلامی صدر است.

در این قسمت، در ابتدا خلاصه‌ای از هریک از فصول کتاب را تقدیم می‌کنیم، سپس نقد و بررسی آن‌ها را در اختیار خوانندگان می‌رسانیم. قبل از وارد شدن به بحث از منظر روش‌شناختی نکته‌ای را متذکر می‌شویم. به‌زعم بعضی نقد باید براساس نظریه‌ای از پیش تدوین شده انجام گیرد. لازم به توضیح است که از نظر نگارنده این مقاله ناقد می‌تواند از اندیشه ابداعی خود برای نقد استفاده کند که البته محک ارزیابی آن منطقی بودن است. هم‌چنین، می‌تواند از نظر دیگران بهره برد. در مورد متأخر، کار ناقد در چهارچوب نوشته‌های پیشین صورت می‌گیرد و در صورت ابداعی بودن نقد شاید بتواند به متون گذشته نکته تازه‌ای را هم اضافه کند. در این نوشتار، نگارنده ادعای ابداعی ندارد، اما تلاش کرده است تا از اصل منطقی بودن پیروی کند و انتقادات را، با توجه به اصول مورد توافق اکثر نویسندگان، پیش برد.

در فصل اول، نویسنده محترم می‌خواهد روش و چهارچوبی برای نظریه‌پردازی بنیادی ارائه کند. درواقع، قصد وی از تألیف این فصل ارائه فلسفه علوم انسانی است. وی در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فصل، به سه پرسش اساسی چیستی، چرایی، و چگونگی فلسفه علوم انسانی با رویکرد اسلامی پاسخ داده است.

ابتدا، فلسفه علوم انسانی را تعریف می‌کند و ملاک اسلامیت آن را بیان می‌کند. درمورد چیستی فلسفه علوم انسانی می‌نویسد که ماهیتی پیشینی و پسینی دارد. پیشینی است، زیرا هرکس بخواهد درمورد کنش انسانی، که موضوع اصلی علوم انسانی است، سخن بگوید، باید مبانی فلسفی یا کلیاتی را در نظر داشته باشد و بعد به تولید آن علم پردازد. پسینی است، زیرا در علوم انسانی به آثار کنش انسانی پرداخته می‌شود و بر این اساس به کلیاتی به‌عنوان نظریه پرداخته می‌شود. البته توضیح می‌دهد که در این کتاب تأکید بیش‌تر بر وجود پیشینی فلسفه علوم اجتماعی است. مؤلف معتقد است که برای تولید علوم انسانی لازم است فلسفه‌ای اختیار کنیم و با استناد به نوشته‌های علامه طباطبائی و شهید مطهری فلسفه

تولید علوم انسانی اسلامی را فلسفه اسلامی قرار می‌دهد که همانا حکمت متعالیه است. وجود علم را به موضوع آن نسبت می‌دهد و کنش انسانی را موضوع علوم انسانی قلمداد می‌کند. باتوجه به این که انواع کنش انسانی اعم از اقتصادی، اجتماعی، و مدیریتی داریم، پس علوم انسانی مختلف نیز خواهیم داشت.

مؤلف برای توضیح چگونگی با نموداری در صفحه ۵۶ فرایند تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی را طی مراحل به شرح زیر بیان می‌کند: ۱- موضوع: ملاک تمایز علوم؛ ۲- فروض بنیادی: اثبات وجود و نحوه وجود موضوع در فلسفه مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی؛ ۳- روش متناسب با فروض بنیادی؛ ۴- فروض بنیادی و روش علوم؛ فلسفه علوم؛ ۵- کنش انسانی به مثابه موضوع علوم انسانی؛ ۶- مکاتب و پارادایم‌های مختلف در قلمرو فلسفه علوم انسانی؛ ۷- فلسفه اسلامی علوم انسانی به مثابه پارادایم اسلامی علوم انسانی. مؤلف معتقد است که بعد از طی این هفت مرحله می‌توان رفتار انسانی را نظریه‌پردازی کرد. در صفحه ۶۱ طی نمودار دیگری فرایند شکل‌گیری رفتار ارادی انسان در محیط غیرارادی را نظریه‌پردازی و تصویر می‌کند. براساس این نمودار، انسان در چهارچوب‌های غیرارادی محیط بر او، یعنی به ترتیب خدا، جهان، جامعه، و فطرت، عمل می‌کند. در اعمال ارادی، انسان مبتنی بر قوای عقل، خیال، و حس تفکر می‌کند. بر مبنای این تفکر شناخت فلسفی پیدا می‌کند. با خدا، جهان، جامعه، و خود نسبت برقرار می‌کند، توجه پیدا می‌کند، و این توجه طی فرایندهای درونی به عمل و رفتار تبدیل می‌شود. درواقع، این نظریه مبنای بررسی کنش انسانی از دیدگاه ایشان است و نظریه تحقیقشان تلقی می‌شود.

مؤلف برای تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی براساس حکمت صدرایی در صفحات ۶۷ تا ۶۹ ده مرحله را بیان می‌کند. در مرحله اول، فرض وی بر این است که رفتار ارادی انسان در چهارچوب غیرارادی مذکور شکل می‌گیرد. پس، باید این چهارچوب را پذیرفت. در مرحله دوم، مفهوم خلافت الهی به جای انسان خودمختار در نظریات اومانستی قرار می‌گیرد. در مرحله سوم، ربوبیت مستمر الهی مدنظر قرار می‌گیرد. در مرحله چهارم، «مشکک‌بودن پیوستاری و ناگسسته وجود از خاک تا خدا مبنای تنظیم نسبت انسان با جهان در مقایسه با [به جای] ناتورالیسم» در مکاتب سکولار قرار می‌گیرد. در مرحله پنجم، اصالت فرد و جامعه توأمان در نظر گرفته می‌شود. در مرحله ششم تقرب مستمر انسان، که موجب تحقق قهری همه کمالات او می‌شود، هدف رفتار انسانی مدنظر قرار می‌گیرد. در مرحله هفتم، «انسان با عمل خویش هستی خود را - به سمت بی‌نهایت - و به صورت تدریجی

می‌آفریند». در مرحله هشتم، انسان و جامعه در هر سطح وجودی چون اعمال خویش را با استدلال پیش می‌برند، یک نظام عقلانی ویژه دارند. در مرحله نهم، علوم انسانی و اجتماعی مأمور تبیین رفتارها و پدیده‌های فردی و اجتماعی انسان در هریک از سطوح نظام عقلانی فوق‌اند، از این جهت نمی‌توانند جهان‌شمول باشند. و در آخرین مرحله، چون «انسان به‌عنوان موضوع علوم انسانی و انسان به‌عنوان عالم علوم انسانی دارای هویت فازی (ذومراتب) است، علوم انسانی به‌صورت مضاعف دارای هویت فازی خواهد بود».

درمورد چرایی و فایده فلسفه علوم انسانی با نگرش اسلامی شش مورد را در صفحات ۶۷ و ۶۹ ذکر می‌کند و درمجموع برای ارزیابی علوم انسانی موجود اعم از اسلامی و غیراسلامی، و تداوم فلسفه اسلامی در عمل فردی و اجتماعی، وجود آن را ضروری می‌داند.

حال، به ارزیابی مطالب این فصل می‌پردازیم. اگر مطالب این فصل از نظر نگارش منقح‌تر شود، به‌نظر می‌رسد که خواننده برداشت سراسرتر و دقیق‌تری از مطلب خواهد داشت. طبق منویات نویسنده محترم، روند حاکم بر چگونگی تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی بسیار آموزنده، جامع، و خوب تنظیم شده است. هرچند ابهاماتی برای نگارنده این سطور در آن مشاهده می‌شود که با طرح آن‌ها امید است کمکی به پیش‌برد این جهاد مقدس کرده باشد.

اول این‌که استفاده از مفاهیم مشترک بین علوم انسانی و اجتماعی و فلسفه رایج خلط معانی ایجاد می‌کند و دقت را از آن‌ها سلب می‌کند. هرچند این اشتراک لفظ‌ها موجب می‌شود خوانندگان عادی زودتر و راحت‌تر به مفاهیم موردنظر نویسنده محترم پی‌برند، برای کسانی که می‌خواهند به فلسفه اسلامی علوم انسانی به‌عنوان رشته‌ای مستقل بنگرند و در این رشته کار فکری را ادامه دهند، کار کمی بی‌دقت نمود پیدا می‌کند. ازجمله این مفاهیم همین «کنش انسانی» است. از دیگر موارد می‌توان، برای مثال، استفاده از عبارت «هسته سخت لاکاتوش»، «منطق فازی»، و کلمه «پارادایم» سخن به‌میان آورد. این کلمات در متون موجود معانی خاص خود را یافته‌اند. هرچند معانی مورداستفاده نویسنده محترم از این موارد هم نزدیک به مفاهیم جاافتاده موجود است، وقتی با دقت بیشتری مطلب پی‌گیری می‌شود، اختلافاتی مشاهده می‌شود. برای مثال، کلمه کنش عمدتاً با ماکس وبر وارد علم جامعه‌شناسی کلاسیک شد. او از یک زاویه فردگرایانه به کنش انسانی می‌نگرد و آن را تمامی رفتارهای انسانی که در آن فرد کنش‌گر معنای ذهنی را به رفتارش نسبت می‌دهد تعریف می‌کند (کرایب ۱۳۸۲: ۹۴). این معنی، به‌نحوی که وبر کنش را تلقی می‌کند،

موردنظر نویسنده کتاب حاضر نیست، اما خواننده‌ای که با متون آشنایی قبلی دارد با دیدن این لفظ ذهنش به سمت معانی قبلی، ازجمله معنی موردنظر وبر، سوق پیدا می‌کند و ممکن است دچار سوء تفاهم با نویسنده محترم شود. بنابراین، لازم است نویسنده محترم وجه افتراق خود با وبر را بیان کند تا خواننده دچار سوء برداشت نشود. ورود به همه این اصطلاحات و بیان دقیق معانی هریک از عهده این نقد خارج است، اما با همین یک اشاره امید است که اهمیت این اصلاح نشان داده شده باشد. پیش‌نهاد نگارنده این مقاله این است که نویسنده محترم در متن در اولین کاربرد این کلمات و عبارات، به لغت‌شناسی تخصصی آن‌ها پردازد و نهایتاً مفهوم موردنظر خود را در زمینه فلسفه اسلامی علوم انسانی دقیق و روشن بیان دارد. به این ترتیب، آن اندک اختلاف معنی بین کلمات به‌کار گرفته‌شده وی با معانی مصطلح در نوشته‌های علوم انسانی و اجتماعی رایج روشن می‌شود و خواننده به درک نظریه نویسنده محترم نزدیک‌تر می‌شود. اضافه‌کردن لغت‌نامه تخصصی به انتهای کتاب هم در کتب علمی معمول است؛ به‌خصوص با توجه به تأسیسی بودن مطالب این کتاب، این امر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

در بند دوم از چگونگی تولید فلسفه علوم انسانی، فروض بنیادی خود را «اثبات وجود و نحوه وجود موضوع در فلسفه مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی» ذکر می‌کند. وقتی در فلسفه صحبت از «اثبات وجود و نحوه وجود موضوع» می‌شود، درواقع سخن از هستی‌شناسی به‌میان آمده است. هرچند در انتهای عبارت مبتنی بر معرفت‌شناسی هم ذکر شود، ابتدا وجود موردنظر وی است. بحث تقدم و تأخر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی محل مناقشه میان متفکران در فلسفه است. از دیدگاه نگارنده این مقاله، البته هر شناختی مبتنی بر اصول معرفت‌شناسی است، اما به‌نظر می‌رسد برای آغاز حرکت شناخت ابتدا منطق، قبل از معرفت‌شناسی، مطرح می‌شود. اگر پایه بحث را تا سطح منطق پایین ببریم، اصول منطقی کمک می‌کنند تا شناختی اجمالی از وجود و هستی پیدا کنیم و بعد برای غور در آن وجود معرفت‌شناسی خود را از مکتب و صدالبته برپایه همان منطق استخراج کنیم. به‌هرصورت، این بحثی است که در کتاب از کنار آن عبور شده است و به‌نظر می‌رسد که نظر نویسنده محترم به بررسی و بحث بیش‌تری در این قسمت نیاز دارد.

علاوه بر مطلب فوق، بحث درمورد وجود، ماهیت، و اصالت‌دادن به هریک ازجمله مباحث مهمی است که در متون فلسفه اسلامی دیده می‌شود. حداقل تعیین مرز بین این دو در گفتارهای فلسفی ملاصدرا در این کتاب مهم است. هرچند برخی از فلاسفه متأخر این دو را کنار می‌گذارند و به اصالت فاعلیت می‌اندیشند (میرباقری ۱۳۹۱).

اگر در بند سه از همین هفت بند به جای کلمه «روش» از کلمه «روش‌شناسی» استفاده شود، به نظر روند تولید فلسفه علم منطقی‌تر پیش می‌رود. معمولاً براساس هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، روش‌شناسی تدوین می‌شود و بعد، در چهارچوب روش‌شناسی تدوین شده، روش طراحی می‌شود. به فرض هم‌راهی با نویسنده محترم، در بند چهار براساس فروض بنیادی و روش‌شناسی، فلسفه علوم تدوین می‌شود و در مرحله ۵ موضوع علم (که در بحث علوم انسانی کنش انسانی در نظر گرفته شده است) براساس آن فلسفه موردتوجه قرار می‌گیرد و رویکرد یا مکتب جدید تولید علم (مرحله ۶) در مقایسه با دیگر رویکردها شکل می‌گیرد. در مرحله هفتم اثبات برتری این رویکرد بر دیگر رویکردها صورت می‌پذیرد و فلسفه اسلامی علوم انسانی برای پرداختن به موضوعات مختلف کنش انسانی انتخاب می‌شود.

همین اشکال در نمودار صفحه ۳۳ که فرایند تولید علم را از دیدگاه نویسنده محترم نشان می‌دهد، نیز وجود دارد. درواقع، این نمودار افق کاربرد فلسفه در تولید علم را نشان می‌دهد. در این نمودار جای روش‌شناسی و جایگاه آن خالی است. درضمن، به نظر می‌رسد اگر حلقه دوم (موضوع علم) و حلقه سوم (فروض بنیادی و روش‌شناسی) فلسفه علوم جایشان با یکدیگر عوض شود، روند روشن‌تر و طبیعی‌تر به نظر می‌آید. از دیدگاه نویسنده این مقاله، در این نمودار طبق عرف موجود چهار حلقه از حلقه پنجم به بعد در محدوده روش تحقیق قرار می‌گیرد.

در همین قسمت، یعنی صفحه ۳۳، نویسنده محترم تطابق با واقع را ملاک صحت معرفی می‌کند. به خصوص در علوم اجتماعی وقتی به صورت پسینی به تولید علم می‌پردازیم، تطبیق با واقع بسیار گمراه‌کننده می‌شود. در این صورت، محقق ملزم می‌شود که آنچه در حال وقوع است، نه تنها صحیح فرض کند، بلکه ملاک صحت قرار دهد. انتخاب ملاک تطبیق با واقع در علوم انسانی موجود موجب شده است تا اکثریت وقوع ملاک صحت قرار گیرد و چه خوب علامه طباطبایی در تفسیر/المیزان پیروی از این اکثریت در امور اجتماعی را انحراف از حق و پیروی از هواوهوس تلقی کرده است (طباطبایی بی‌تا: ج ۷، ۱۷۰-۱۷۶). به گفته ایشان، مردم براساس رأی خود عمل می‌کنند. اگر این رأی براساس شرع نباشد، براساس میل صادر می‌شود. در نتیجه، میل اکثریت که در جوامع غیردینی به دنبال التذاذ مادی است ملاک صحت تلقی می‌شود. از نگاه فلسفی، درواقع علوم انسانی مبتنی بر صحت عملکرد اکثریت (صحت وقوع) براساس فروض پیشینی انسان‌گرایانه (اومانستی) تنظیم شده است و با مبانی فلسفی اسلامی که

انسان را خلیفه خدا روی زمین می‌داند (رفیعی ۱۳۹۶: ۶۸) سازگار نیست. خلیفه خدا روی زمین شدن آدابی دارد که از جانب پیامبران تشریح و تشریع شده است. برای علوم انسانی اسلامی باید مطابق با فلسفه اسلامی و براساس دریافت‌های فلسفه اسلامی ملاک صحت انتخاب کرد. اگر گفته شود که ما وقوع را در جامعه اسلامی در نظر می‌گیریم، نه جامعه ماده‌گرا، آن‌گاه می‌گوییم که کدام جامعه محقق‌شده اسلامی؟ اگر منظور جامعه ایدئال اسلامی است، در آن صورت به چیزی جز احکام دین اتکا نکرده‌ایم. در این صورت، آیا بهتر نیست که ملاک صحت را همان احکام الهی قرار دهیم، نه صرف وقوع؟

از جمله اشکالات دیگر که در نظر گرفتن وقوع به عنوان ملاک صحت به وجود می‌آورد، ثابت فرض شدن عالم است. خوب می‌دانیم که در عالم هیچ چیز به جز ذات اقدس الهی ثابت نیست. همه چیز در حال حرکت و به قول ملاصدرا در حال شدن است. یکی از برتری‌های ملاصدرا به فلاسفه گذشته اسلامی وارد کردن حرکت به فلسفه است که نویسنده محترم هم در صفحه ۵۸ کتاب به آن اشاره کرده است. حرکت جوهری، که از ابداعات فلسفی ملاصدراست، مبتنی بر اصل صیورت است. در بین فلاسفه قدیم یونان نیز، هراکلیتوس که قبل از ارسطو و سقراط زندگی می‌کرد، معتقد بود که هیچ کس نمی‌تواند در یک رودخانه دو بار شنا کند (پایا ۱۳۹۰: ۲۵۴)؛ زیرا هم آب رودخانه عوض می‌شود و هم آن شخص تغییر می‌یابد. به عبارت دیگر، در فهم واقعیت زمان و مکان تأثیر دارند یا به عبارتی زمان و مکان دو بعد از هر واقعیت‌اند. اگر چنین است، به خوبی می‌دانیم که زمان و مکان همواره در حال تغییرند و استناد به یک واقعیت ثابت نمی‌تواند رافع نیاز ما بر اثبات چیزی باشد. هر مقطعی را که در نظر بگیریم، در مقطعی دیگر درمورد آن در حال گفت‌وگو و قضاوت‌ایم.

در نمودار صفحه ۶۱ بیان شده است که سه قوه عقل، خیال، و حس به عنوان قوای انسانی در چهارچوب اراده خدا، جهان، جامعه، و فطرت عمل می‌کنند. در ادامه، تفکر که فعل عقل است از این سه قوه نتیجه‌گیری می‌شود و بر همین اساس شناخت فلسفی مبنای تعیین نسبت انسان با آن چهار وجودی که در چهارچوبشان عمل می‌شود قرار می‌گیرد. در این جا، معلوم نیست قوای خیال و حس کجا می‌روند و چه نقشی در بقیه مراحل و به خصوص در تعیین نسبت با چهار وجودی که انسان را احاطه کرده‌اند بازی می‌کنند؟ به نظر می‌رسد وقتی می‌خواهیم چند عامل را مؤثر بدانیم، باید منطق و روشی را برای مطالعه انتخاب کنیم که همه موارد تأثیرگذار را ببیند و در خود داشته باشد.

در صفحه ۶۶ نویسنده محترم انسان اقتصادی را، که در متون مربوط انسان عقلایی (rational man) را در نظر می گیرند، رد می کند و می نویسد:

... صفرانگاری هریک از این تمایلات به معنای پایان وجود آدمی است. بنابراین، تلاش انسان در حیات دنیوی فقط متناظر با منفعت طلبی قابل فهم نخواهد بود. در نتیجه، فهم کنش های انسانی به صورت تجزیه شده نیز غیرواقعی است. هر کنش انسانی ای محصول تلاش برای تحقق هم زمان همه تمایلات آدمی است. بر این اساس، برای نمونه، یک انسان اقتصادی به معنای انسانی که فقط به دنبال حداکثرسازی منافع مادی است اساساً وجود خارجی ندارد.

بنابراین، هر کنش و رفتار انسانی ای باید مرتبط با همه تمایلات ذاتی و در نتیجه همه اهداف انسانی تبیین شود. در حکمت صدرایی نیز از منظر دارایی ها تنها تفاوت انسان با دیگر موجودات عقل آدمی است؛ اما عقل آدمی - از آن رو که شناخت همه عوامل مؤثر بر انسان در مسیر این صیوروت (شدن) مستمر وجودی برای او ممکن نیست - خود را نیازمند هدایت های خداوند می یابد. این درحالی است که در حکمت صدرایی ظرفیت وجودی عقل آدمی محدود به حدودی که عقل گرایی متعارف می پندارد نیست؛ زیرا انسان با ارتقای مستمر وجودی به سمت کمال مطلق دارای توان شناختی شهودی نیز خواهد بود (رفیعی ۱۳۹۶: ۶۶).

در ادامه، با استناد به حکمت صدرایی، عقل عملی و عقل نظری را معرفی می کند و ضمن بیان همکاری این دو، از زاویه حکمت صدرایی، فلسفه را به گونه ای تعریف می کند که گویی محصول عقل عملی است (همان: ۶۷). «منظور از عقل عملی عقلی است که همه محاسبات لازم را برای انتخاب های آدمی انجام می دهد» (همان). بر این اساس، می نویسد انسان همه بایدها و نبایدهای مورد نیاز برای عمل به منظور نیل به کمال وجودی خود را با عقل عملی تولید می کند. در این جا سؤالی که پیش می آید این است که نسبت خیال و حس در عقل عملی چگونه برقرار می شود و چه مقدار است؟ جمع بندی ایشان در مبحث فوق این است که «شاکله آدمی به عنوان منشأ و فاعل کنش آدمی محصول تکرار عمل است» (همان). باید گفت که در همه این توضیحات جایگاه خیال و حس معلوم نیست و رابطه شناخت عقل عملی یا عمل و شناخت شهودی در یک معادله مشخص معلوم نشده است.

جمع بندی مؤلف از این مبحث در بند یک از مراحل تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی چنین ارائه می شود:

انسان هستی خویش را با عمل خویش و با استفاده از توان‌های ذاتی خود اعم از قوای حیوانی و قوای انسانی (فردی نظیر عقل و امکان زندگی اجتماعی) باتوجه به نوع نگرشی خاص نسبت به هستی خود و هستی مؤثر بر خود و در راستای تحقق همه گرایش‌های ذاتی خویش می‌آفریند (همان: ۶۷-۶۸).

در این جمع‌بندی جای توضیح چند نکته خالی است: ۱- رابطه عقل عملی و نظری در این فرمول جمع‌بندی شده چگونه برقرار می‌شود؟ «امکان زندگی اجتماعی» که در این جمع‌بندی آمده به چه مفهوم است؟ نگرش خاص انسانی چگونه تولید می‌شود و چه نسبتی بین عقل، خیال، و حس در آن برقرار است؟ نگرش انسان نسبت به هستی مؤثر بر خودش چگونه ایجاد می‌شود؟ در این نگرش هم سهم عقل، حس، و خیال چه مقدار است و چگونه تعیین می‌شود؟ «همه گرایش‌های ذاتی انسانی» کدام‌اند؟

در فصل دوم کتاب، نویسنده محترم براساس نظریه‌ای که در فصل اول آمده است، به کنش انسانی می‌پردازد و تلاش می‌کند تا معادله یا فرمول این کنش را ارائه کند. در قسمت جمع‌بندی فصل، صفحه ۱۸۹ شکل ۲-۵ خلاصه مباحث این فصل را دربر دارد. از این شکل، باتوجه به توضیحاتی که نویسنده محترم ارائه کرده‌اند، چنین استفاده می‌شود که در چهارچوب جبر خدا، جهان، جامعه، و فطرت شاکله انسان با عمل او شکل می‌گیرد. در قالب این پنج عامل، حس، خیال، وهم، و عقل موجب توجه کنش‌گر می‌شوند. عقل از مسیر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی به نسبت انسان با خدا، جهان، جامعه، و خود توجه می‌کند. مجموعه نسبت‌یابی انسان با چهار مفهوم خدا، جهان، جامعه، و فطرت باور انسان را تشکیل می‌دهد. باز توجه حاصل می‌شود. ارزش‌ها، اهداف، و بایدها اعتبار می‌شوند. بر اثر این‌ها، تصور فایده ایجاد می‌شود. بعد تصدیق فایده به وجود می‌آید. بر این اساس، میل ایجاد می‌شود و به دنبال آن شوق حاصل می‌شود. تصمیم یا انتخاب گام بعدی انسان است. انسان بعد از تصمیم یا انتخاب نیت یا قصد و سپس اراده می‌کند و عمل شکل می‌گیرد. این عمل بر اثر تکرار به فطرت ثانویه تبدیل می‌شود و جزء شاکله فرد می‌شود و مجدداً همین جریان تکرار می‌شود. براساس این نمودار، چون بعد از باورها عقلانیت عملی عاملی است که تحت تأثیر الهام یا وسوسه، که عقلانیت شناختی عامل معرفی می‌شود، کل جریان را پیش می‌برد انسان به مثابه علم تعریف می‌شود.

در این فصل هم نقش حس، خیال، و وهم (که در فصل قبل یادی از آن نشده بود) در کل جریان شکل‌گیری کنش انسانی مورد توجه قرار نگرفته است و به نظر می‌رسد که اثر همه این‌ها در عنوان «عقل عملی» خلاصه شده است. در صفحه ۱۷۲ اشاره‌ای به وجود

عقل، تخیل، و وهم در ادراک می‌شود، اما نقش هریک از این‌ها، میزان مشارکت، و نحوه حضورشان در ادراک و نهایتاً عقل عملی توضیح داده نشده است. در نمودار صفحه ۱۸۹ مجدداً معرفت‌شناسی مقدم بر هستی‌شناسی آمده است و سؤال‌های دیگری به ذهن می‌رسد که در این فصل نمی‌توان پاسخ آن‌ها را یافت. از جمله این سؤالات موارد ذیل است:

اگر شناخت عقلی انسان کافی نیست و شناخت شهودی هم موردنیاز است و انسان حس، خیال، و وهم هم دارد، هم‌چنین مجموعه اعمال انسانی است که شاکله او را معین می‌کند، چرا انسان به مثابه علم در نظر گرفته شده است؟ در صفحه ۱۸۳ آمده است که رفتار انسانی خاستگاه غیر معرفتی نظیر ملکات نفسانی، خواطر نفسانی، گناه، عادات، تعصب، و طبع انسانی نیز دارد. نقش این امور در شاکله انسانی، در علوم انسانی اسلامی، چگونه توجیه و نسبت‌سنجی می‌شود؟ آیا می‌توان این امور را در علوم انسانی اسلامی به صورت کمی هم مطالعه کرد؟ اگر بلی، چگونه؟

در این نمودار (صفحه ۱۸۹) جایگاه اراده در حلقه قبل از عمل آمده است. آیا اراده انسان در تفکر، انتخاب نوع معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، در ایجاد باورها، انتخاب ارزش‌ها، اهداف و بایدها، تصورکردن فایده و تصدیق آن، میل و شوق پیدا کردن، تصمیم گرفتن یا انتخاب کردن، و نیت و قصدکردن هیچ دخالتی ندارد؟

در صفحه ۱۲۹ آمده است که رفتارها و پدیده‌های انسانی را نمی‌توان براساس یک نظام عقلانیت و استدلال‌های واحد توضیح داد. آیا بر این اساس می‌توان علوم انسانی داشت؟ در این فصل برخی از مطالب صرفاً با توجه به اعتقاد و دانش عمومی و بدون استدلال مبتنی بر مبنای فلسفی و منطقی بیان شده است. از جمله در صفحه ۱۶۰ آمده است: «یکی از مختصات دین اسلام این است که همه تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته، هیچ کدام را از قلم نینداخته و به هیچ کدام از آن‌ها سهم بیش‌تری از حق طبیعی آن‌ها نداده است». به حکم اعتقادی که به دین مبین اسلام داریم می‌پذیریم، اما در یک متن علمی آن هم در مورد علوم انسانی می‌توان با چنین کلی‌گویی‌ای از کنار مسئله عبور کرد؟ در شکل ۲-۱ در صفحه ۱۲۹، و شکل ۲-۲ در صفحه ۱۵۱، و شکل ۲-۳ در صفحه ۱۶۱ مفاهیم آمده بر چه مبنایی انتخاب شده‌اند؟ سلسله‌مراتب و نسبتشان براساس چه منطقی تنظیم شده است؟ نحوه اثرگذاری آن‌ها بر یکدیگر چگونه است؟

در فصل سوم، با عنوان «فروض بنیادی علوم انسانی در چهارچوب حکمت صدرایی»، نویسنده محترم تلاش در رسیدن به این فروض دارد. در جمع‌بندی فصل خلاصه این فروض بنیادی در هشت بند آمده است:

۱- کنش آدمی محصول واقعیت ذومراتب اوست؛ ۲- واقعیت کنش‌گر واقعیتهای هنجاری است؛ ۳- شاکله فاعل کنش است و نه فطرت؛ ۴- عقل کنش‌گر دارای واقعیت فازی است؛ ۵- اهداف کنش تجزیه‌ناپذیر است؛ ۶- تنوع و تغییر آدمی مهم‌تر از شباهت و ثبات آدمی است؛ ۷- آفرینش فرد و جامعه پایان نیافته است؛ ۸- خلاقیت مهم‌ترین خصوصیت واقعیت کنش‌گر است و به‌عنوان مهم‌ترین دستاورد، واقعیت فازی فرد و جامعه به‌مثابه منشأ کنش فرد و پدیده‌های اجتماعی (رشد فردی و پیشرفت اجتماعی) به‌مثابه موضوع علوم انسانی است و هر سطح از وجود و هستی فرد و جامعه متناظر با یک سطح از عقلانیت کنش آدمی است. براساس این دستاورد مهم هدف و غایت علم در قلمرو تجویز برنامه‌ریزی برای تربیت فرد و پیشرفت جامعه خواهد بود (رفیعی ۱۳۹۶: ۲۳۴).

این جمع‌بندی، باتوجه به مطالب این فصل و کل کتاب، بسیار روشن و مهم است. اندیشمندان مختلفی که در زمینه علوم انسانی اسلامی کار فکری می‌کنند، کمابیش با این نتایج هم‌سو هستند، اما خلل‌هایی در فصل مشاهده می‌شود که لازم است مورد توجه قرار گیرد. رفع این کاستی‌ها موجب اتقان و اعتبار بیش‌تر این جمع‌بندی خواهد شد. یکی از اشکال‌هایی که در مورد فصل دوم گرفته شد در این فصل هم خود را نشان می‌دهد: بیان مطالب اعتقادی به‌صورت خطابی و بدون در نظر گرفتن منطق و استدلال لازم برای آن. برای مثال در صفحه ۲۱۲ تا ۲۱۷.

از دیگر مشکلاتی که در این فصل به چشم می‌خورد، روشن بیان‌نشدن رابطه فرد و جامعه و نوع و شیوه رابطه برقرار کردن این دو موضوع است. برای مثال، در نمودار ۳-۱ در صفحه ۱۹۷ عبارت «وجود جامعه مثل فرد» آمده است، اما این مطلب توجیه علمی نشده است. برخی مطالب این فصل مبتنی بر اصالت فرد (مثلاً در صفحه ۲۰۹) و برخی دیگر مبتنی بر اصالت جامعه (مثلاً در صفحه ۲۲۶) بیان شده است. به نظر می‌رسد که صرفاً برخی از عنوان‌های بررسی‌شده در فصل در این نمودار آمده است. سؤال دیگری که در همین جا به ذهن می‌رسد این‌که چرا از شکل ۲-۵ فصل قبل، در صفحه ۱۸۹، برای مطلع این فصل استفاده نشده است؟ آیا اگر از آن نمودار استفاده می‌شد، پیوستگی مطالب بیش‌تر نمی‌شد؟

در صفحه ۲۰۷ در عنوان ۲، عبارت «جامعه به‌مثابه منشأ کنش جامعه و پدیده‌های اجتماعی»، و به‌طور کلی کل عنوان مبهم به نظر می‌رسد. در ادامه بند ۸ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، که عین آن در فوق آمد، مطلب مشابهی وجود دارد که اگر این عنوان همان جمع‌بندی است، اصلاح لازم آن را روشن می‌کند. همان‌طور که قبلاً گفته شد، در

صفحه‌های ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، و ۲۱۷ خطاب‌هایی آمده است که چگونگی آنان روشن نیست.

فصل چهارم و انتهایی این کتاب تحت عنوان «ملازمات روش‌شناختی» آمده است. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نویسنده محترم از این فصل در شکل ۴-۲ ارائه شده است. در این نمودار، عنوان‌های نتیجه‌گیری شده همراه با توضیحاتی از جانب این قلم به شرح زیر آمده است. ۱- «تمایز علوم اجتماعی براساس مسائل زندگی و نه براساس انگیزه‌های رفتار»؛ ۲- «مدل عقلانیت فازی»، که همان ذومراتب و تشکیکی است؛ ۳- مطالعات به دو قسم «شهودی و مستقیم» موردنظر نویسنده محترم است؛ ۴- «محدودیت عقلانیت شناختی»؛ ۵- «اعتبار روش‌های معناکاو، علت‌کاو، و دلیل‌کاو»؛ ۶- «عدم امکان تعمیم نتایج مطالعات تجربی»؛ ۷- «برنامه‌ریزی مهم‌تر از پیش‌بینی»؛ ۸- «وظیفه علم انسانی تبیین تغییرات و تفاوت‌های رفتارها و پدیده‌های انسانی»؛ ۹- «شاکله مبنای روش قیاسی»؛ ۱۰- «محدودیت روش تجربه حسی حتی برای شناخت امور محسوس»؛ ۱۱- «جدایی ناپذیری علم و عالم» (همان: ۳۰۰).

این موارد یازده‌گانه با پاراگرافی که در صفحه ۳۰۲ نوشته شده است کامل می‌شود.

بنابراین در چهارچوب نظری این پژوهش، رفتارهای یک فرد یا یک گروه یا یک جامعه باید مرتبط با نوع تلقی و سطح نگرش آن‌ها از خدا، انسان، جامعه، و جهان - که یک تلقی فازی (ذومراتب) است - و سطح عقلانیت و علم آن‌ها و مرتبط با همه گرایش‌های انگیزه‌های فطری و شاکله فرد و جامعه، اما متفاوت با گذشته خود و متفاوت با دیگران، با استفاده از همه منابع معتبر شناخت توضیح داده شود. روشن است که هر اندازه رفتارها خاص‌تر و به لحاظ اجتماعی متکثرتر و متنوع‌تر توضیح داده شوند واقعی‌تر اما پرزحمت‌تر و در یک حالت حداکثری غیرممکن می‌شود. البته، حدی از رفتارها نیز می‌تواند مرتبط با فطرت مشترک انسانی توضیح داده شود که البته از وضوح اندکی برخوردار است؛ زیرا دنیای واقعی انسان‌ها دنیای شاکله‌های متمایز است (همان: ۳۰۲).

مطالب آمده در این بند برخی نارسایی‌های یازده مورد را پوشش می‌دهد. مثلاً درمورد شاکله و فطرت، توضیحات آمده تا حدی حذف فطرت از مطالعات انسانی را که در بند ۹ آمده است جبران می‌کند. اما هنوز ابهاماتی وجود دارد. برای مثال، در فصل اول تفاوت بین علوم وابسته به موضوعشان در نظر گرفته شده و کنش انسانی موضوع علوم انسانی معرفی شده است. در بند یک جمع‌بندی، تمایز علوم اجتماعی برحسب مسائلشان بیان شده است.

در بند دو مدل عقلانیت فازی برای بررسی‌های علمی اتخاذ شده است؛ اما در بند سه مطالعات شهودی هم مورد توجه قرار گرفته است. آیا مطالعات شهودی هم با مدل عقلانیت فازی انجام می‌شود؟ اگر منظور از مدل عقلانیت در بند دو منطق باشد و برای دریافت‌های شهودی هم در نظر نویسنده محترم منطق لازم باشد، به نظر می‌رسد که اشکال مرتفع شود. البته در این صورت، محدودیت عقلانیت شناختی در بند چهار هم باید به نحوی رفع و رجوع شود. در بند شش اگر امکان تعمیم مطالعات تجربی وجود نداشته باشد، باید روشن شود که در علوم انسانی اسلامی از این نوع از مطالعات چه بهره‌ای خواهیم برد و اگر طبق بند ده مطالعات تجربی حسی نفی شود، چه روشی برای استفاده از حس در مطالعات تجربی اسلامی پیش‌نهاد می‌شود و آیا اساساً مطالعه تجربی در علوم انسانی اسلامی مورد نظر نویسنده محترم را خواهیم داشت؟ وقتی برنامه‌ریزی مهم‌تر از پیش‌بینی است (بند هفت) تلویحاً پیش‌بینی پذیرفته شده است. حال، باید روشن شود که براساس این روش‌شناسی پیش‌بینی برای چه و چگونه انجام می‌شود؟ در بند ۱۱ جدایی‌ناپذیری علم و عالم آمده که پذیرفته است. اما این مطلب با آن‌چه در متن کتاب آمده است و علم و انسان عالم را یکی می‌داند (همان: ۹۷) کمی مغایر می‌شود که باید با توجه به اشکالاتی که در مورد روند شکل‌گیری کنش انسانی آمد، توجیه شود. آیا یک‌سان بودن شکل‌های صفحه‌های ۱۸۹ و ۲۷۸ بر این اساس است؟ این هم‌سانی چگونه توجیه می‌شود؟ اگر علم و عالم یکی هستند، پس عمل عالم‌هایی که براساس علمشان رفتار نمی‌کنند چگونه توجیه می‌شود و چرا در ضرب‌المثل آمده که عالم بی‌عمل درخت بی‌ثمر است؟ این گفته این‌همانی بین علم و عمل را زیر سؤال می‌برد.

در صفحه ۲۳۹ خصوصیت ذاتی علم انکشاف در نظر گرفته شده و در ضمن شناخت ذومراتب فرض شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که در جریان علوم انسانی اسلامی چه چیزی کشف می‌شود؟ آیا واقعیت ثابتی وجود دارد که کشف شود؟ یا به واسطه ذومراتب بودن علم و عالم و جامعه دیگر واقعیت ثابتی را نمی‌توان فرض کرد که کشف شود و به عدد انسان‌ها و به عدد موقعیت‌های تشکیکی و مختلف در جامعه نتیجه برداشت‌های علمی خواهیم داشت؟ در این صورت، هدف علم چگونه تعریف می‌شود؟ در پایان همین صفحه آمده است که «البته منطقاً گزاره‌هایی وجود خواهند داشت که صددرصد مطابق واقع خواهند بود». این گزاره‌ها در عالم واقع چه گزاره‌هایی هستند؟ قبلاً در مورد اشکالات ملاک صحت قراردادن مطابقت با واقع هم مطالبی به عرض رسید.

۴. نتیجه‌گیری

کتاب... کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی...، علی‌رغم نیاز به اصلاحات، کتابی بسیار ارزشمند و پربار است. تلاش نویسنده محترم برای رسیدن به یک چهارچوب فلسفی و ارائه ملاحظات روشی برای تولید علوم انسانی اسلامی تلاشی مقدس و بااهمیت است. در جریان این تحقیق، مفاهیمی برای تبیین و رشد علوم انسانی اسلامی به‌دست آمده است که اگر نویسنده محترم تجربیات فکری خود را به‌رشته تحریر در نمی‌آورد، دستیابی به این نتایج حاصل نمی‌شد. ازجمله این دستاوردها این که در مکتب اسلام و با تکیه به فلسفه اسلامی می‌توانیم علوم انسانی غیر از علوم انسانی رایج داشته باشیم؛ علمی که از لحاظ منابع و روش و برآثر آن نظریه‌پردازی غیر از علوم انسانی موجودند. این نکته برای همه کسانی که به تمدن اسلامی معتقدند و چشم‌انداز انقلاب اسلامی را رسیدن به تمدن نوین اسلامی می‌بینند بسیار مهم است.

اگر تلاش نویسنده محترم در این کتاب را نوعی ورزش فکری درمورد حکمت صدرایی درمورد کنش انسانی تلقی کنیم، موجب بازشدن زوایای مهمی از این حکمت از زاویه کنش انسانی شده است که می‌تواند برای خود محقق و دیگرانی که در این مسیر به اندیشه‌ورزی مشغول‌اند، بسیار مفید باشد. در این تحقیق نکات روشن و تاریکی از فلسفه صدرایی را در رابطه با علوم انسانی و اجتماعی می‌توان به‌دست آورد. تاکنون اندیشمندان اسلامی از زوایای فلسفی، کلامی، عرفانی، و غیره به آثار این اندیشمند بزرگ اسلامی نگریسته‌اند. نگاه کردن به این حکمت از زاویه کنش انسانی به‌عنوان موضوع اصلی علوم انسانی و اجتماعی نگرشی است که تازه باب شده و از ارزش بسیار زیادی برخوردار است. این نوع نگاه را می‌توان از دستاوردهای انقلاب اسلامی به‌شمار آورد.

از دیگر دستاوردهای این کتاب ذومراتب بودن دانش انسانی و خود انسان و جامعه است. برخی از اندیشمندان اسلامی تعبیر نسبی بودن این موارد را دارند که خود این تفاوت نقطه مبارکی برای بحث و رسیدن به دریافتهای بالاتر در زمینه علوم انسانی اسلامی است.

در این کتاب بر اصالت فرد و جامعه تأکید می‌شود. این موضوع، باتوجه به حکمت متعالیه، مورد توجه قرار می‌گیرد و دستاوردی است که می‌تواند در پیش‌برد علوم انسانی اسلامی از موضعی بالا نسبت به علوم اجتماعی رایج پیش‌روی اندیشمندان رشته‌های علوم اجتماعی قرار دهد.

یافته دیگری که می‌توان از این کتاب به‌دست آورد شدن تدریجی انسان و جامعه و در نتیجه تحولی‌بودن علوم انسانی اسلامی است. باتوجه‌به این‌که انسان و جامعه در جریان تکامل تاریخی قرار دارند، تأکید بر این نگاه موجب دریافت درستی از شرایط تاریخی جامعه پس از انقلاب اسلامی خواهد شد و افق آینده روشنی برای دست‌اندرکاران اندیشه‌های علوم انسانی و اجتماعی ترسیم می‌کند.

کتاب‌نامه

- پایا، علی (۱۳۹۰)، «ملاحظات نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی»، علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- رفیعی، عطاءالله (۱۳۹۶)، واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی: نظریه‌ای بنیادین در علوم انسانی، تهران: مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا، انتشارات آفتاب توسعه.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (بی‌تا)، تفسیر المیزان، ج ۷، قم: انتشارات اسلامی.
- کرایب، یان (۱۳۸۲)، نظریه اجتماعی کلاسیک: مقدمه‌ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم، زیمل، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: آگه.
- میرباقری، مهدی (۱۳۹۱)، «نگاه معرفت‌شناسانه به علم دینی؛ میزگرد با حضور آقایان میرباقری و رشاد»، زمانه، ش ۲۹ و ۳۰.